

پرش ها و پانچ ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر منصوبه‌ها شعی خراسانی حفظه الله تعالی

موضوع:

عقاید؛ شناخت خلفاء خداوند؛ مهدی؛ نشانه‌های ظهور مهدی و فتنه‌های آخر الزمان

بسم الله الرحمن الرحيم

پرسش

نویسنده: احمد بلال یکتا پرست

لطفاً درباره‌ی سفیانی توضیحات کامل و مستندی ارائه فرمایید. در روایات اسلامی، چه ویژگی‌ها و اطلاعاتی درباره‌ی او وارد شده است؟

پاسخ

تاریخ: ۱۴۰۲/۱۲/۲۳

یکی از کسانی که قیامشان در آخر الزمان وعده داده شده، «سفیانی» به معنای مردی از نسل ابو سفیان است. هر چند برخی در اصالت این وعده تشکیک کرده‌اند و آن را داستانی ساخته‌ی برخی سفیانیان برای رقابت با مروانیان یا هاشمیان دانسته‌اند؛ چنانکه مصعب بن عبد الله زبیری (د. ۲۳۶ق) در وصف خالد بن یزید بن معاویه گفته است: «رَعَمُوا أَنَّهُ هُوَ الَّذِي وَضَعَ ذِكْرَ السُّفْيَانِيِّ وَكَثَّرَهُ، وَأَرَادَ أَنْ يَكُونَ لِلنَّاسِ فِيهِمْ طَمَعٌ حِينَ غَلَبَهُ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ عَلَى الْمُلْكِ»؛ «گمان می‌برند که او داستان سفیانی را ساخته و رواج داده است تا مردم به خاندانش امید داشته باشند، پس از اینکه مروان بن حکم حکومت را از چنگش درآورد»، ولی این سخن بی‌اساس است؛ چراکه روایات رسیده درباره‌ی سفیانی، در منابع سنی و شیعی متواترند و سند برخی از آن‌ها صحیح است؛ چنانکه ابو الفرج اصفهانی (د. ۳۵۶ق) با اشاره به این نکته گفته است: «هَذَا وَهُمْ مِنْ مُصْعَبٍ؛ فَإِنَّ السُّفْيَانِيَّ قَدْ رَوَاهُ غَيْرُ وَاحِدٍ، وَتَتَابَعَتْ فِيهِ رَوَايَةُ الْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ، وَذَكَرَ خَبَرُ أَمْرِهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَغَيْرُهُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»؛ «این توهم مصعب بوده؛ چراکه بسیاری درباره‌ی سفیانی روایت کرده‌اند و روایات شیعه و اهل سنت درباره‌ی او فراوان است و خبر خروجش را ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام و سایر اهل بیت صلوات الله علیهم ذکر کرده‌اند»

۱. نسب قریش لمصعب الزبیری، ص ۱۲۹
۲. الأغاني لأبي الفرج الأصفهاني، ج ۱۷، ص ۲۱۸

و نظیر این سخن از ابن جوزی (د. ۵۹۷هـ) نیز نقل شده است.^۱ وانگهی روایات رسیده درباره‌ی سفیانی، به نکوهش او پرداخته‌اند و با این وصف، نمی‌توانند توسط برخی سفیانیان ساخته شده باشند؛ چراکه هیچ گروهی بر ضدّ خود حدیث جعل نمی‌کند! بنابراین، اصل خروج سفیانی در آخر الزمان، از حیث روایی ثابت است و قابل تردید نیست.

اما چیزهایی که از روایات درباره‌ی او دانسته می‌شود، شامل موارد زیر است:

۱. حتمی بودن خروج سفیانی

روایات فراوانی رسیده حاکی از اینکه خروج سفیانی در آخر الزمان، حتمی است؛ به این معنا که وعده‌ی داده‌شده درباره‌ی او حقّ است و مشمول **بداء** نخواهد شد؛ چنانکه به عنوان نمونه، در روایتی از حرمان بن أعین آمده است: «**قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُمَا أَجَلَانِ: أَجَلٌ مَحْتُومٌ، وَأَجَلٌ مُوقُوفٌ، فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ: مَا الْمَحْتُومُ؟ قَالَ: الَّذِي لَلَّهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ، قَالَ حُمْرَانُ: إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ أَجَلُ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْمَوْقُوفِ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَاللَّهِ، إِنَّهُ لَمِنْ الْمَحْتُومِ**»^۲؛ «ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام فرمود: دو تقدیر وجود دارد: تقدیر حتمی و تقدیر غیر حتمی، حرمان گفت: منظور از حتمی چیست؟ فرمود: چیزی که خداوند آن را اراده کرده است، حرمان گفت: من امیدوارم که سفیانی غیر حتمی باشد، ابو جعفر علیه السلام فرمود: نه به خدا قسم، او حتمی است» و در روایتی از فضیل بن یسار آمده است: «**قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مِنَ الْأُمُورِ أُمُورًا مُوقُوفَةً وَأُمُورًا مَحْتُومَةً، وَإِنَّ السُّفْيَانِيَّ مِنَ الْمَحْتُومِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ**»^۳؛ «ابو جعفر علیه السلام فرمود: برخی امور معلق هستند و برخی امور حتمی و سفیانی از امور حتمی است که گزیری از آن‌ها نیست» و در روایتی از عبد الملک بن أعین آمده است: «**كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَرَى ذِكْرُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ لَهُ: أَرْجُو أَنْ يَكُونَ عَاجِلًا، وَلَا يَكُونَ سُفْيَانِيٍّ، فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ، إِنَّهُ لَمِنْ الْمَحْتُومِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ**»^۴؛ «نزد ابو جعفر علیه السلام بودم که سخن از مهدی علیه السلام به میان آمد، پس گفتم: من امیدوارم که ظهور او نزدیک باشد و سفیانی‌ای هم نباشد، پس فرمود: نه به خدا سوگند، او از امور حتمی است که گزیری از آن‌ها نیست» و در روایاتی از ابو حمزه ثمالی، عبد الله بن سنان، معلی بن خنیس، عمر بن حنظله، عیسی بن أعین، علی بن ابی حمزه، فضل کاتب، خلاد صائغ و برخی دیگر نیز آمده است که امام جعفر صادق علیه السلام خروج سفیانی را از امور حتمی دانست^۵

۱. بنگرید به: تاریخ الإسلام للذهبی، ج ۶، ص ۵۸.

۲. الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۲

۳. الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۳

۴. الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۲

۵. بنگرید به: الکافی للکلینی، ج ۸، ص ۲۷۴؛ الغیبة للنعمانی، ص ۸۸، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۲، ۳۱۰ و ۳۱۴؛ کمال الدین وتمام النعمة لابن بابویه، ص ۶۵۰ و ۶۵۲؛ الغیبة للطوسی، ص ۴۳۵.

و در روایتی از ابن اسباط نیز آمده است که امام رضا علیه السلام فرمود: «يَقُومُ الْقَائِمُ بِلَا سُفْيَانِيَّ؟! إِنَّ أَمْرَ الْقَائِمِ حَتْمٌ مِنَ اللَّهِ، وَأَمْرُ السُّفْيَانِيَّ حَتْمٌ مِنَ اللَّهِ، وَلَا يَكُونُ قَائِمٌ إِلَّا بِسُفْيَانِيٍّ»؛ «مگر مهدی بدون سفیانی قیام می‌کند؟! مهدی امری حتمی از جانب خداوند است و سفیانی هم امری حتمی از جانب خداوند است و مهدی نخواهد بود مگر با سفیانی».

آری، در روایتی از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری آمده است: «كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَرَى ذِكْرُ السُّفْيَانِيَّ، وَمَا جَاءَ فِي الرَّوَايَةِ مِنْ أَنَّ أَمْرَهُ مِنَ الْمُحْتُومِ، فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ: هَلْ يَبْدُو لِلَّهِ فِي الْمُحْتُومِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْنَا لَهُ: فَتَخَافُ أَنْ يَبْدُوَ لِلَّهِ فِي الْقَائِمِ! فَقَالَ: إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمَيِّعَادِ، وَاللَّهُ لَا يُخْلِفُ الْمَيِّعَادَ»^۱؛ «نزد ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام بودیم، پس سخن از سفیانی و روایاتی به میان آمد که امر او را حتمی دانسته‌اند، پس به ابو جعفر گفتیم: آیا در امر حتمی نیز بداء واقع می‌شود؟ فرمود: آری، گفتیم: پس می‌ترسیم که در امر مهدی نیز بداء واقع شود! فرمود: مهدی وعده است و خداوند وعده را خلاف نمی‌کند»، ولی این روایت معتبر نیست؛ زیرا در سند آن محمد بن أحمد بن عبد الله خالنجی قرار دارد که مجهول است و متن آن با روایات صحیح رسیده تعارض دارد؛ همچنانکه در تعارض با حکم عقل است؛ زیرا حتمی دانستن چیزی که ممکن است واقع نشود، بی‌معناست، بلکه کذب محسوب می‌شود!

۲. نام سفیانی

در روایتی از علی علیه السلام آمده که نام سفیانی «عثمان» و نام پدرش «عنبسة» است.^۲ همچنین، در روایات متعددی از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است که پس از ندای آسمانی به نام مهدی در آستانه‌ی ظهور او، ابلیس از زمین ندا خواهد داد: «أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عُثْمَانَ وَشِيعَتِهِ»؛ «آگاه باشید که حق با عثمان و پیروان اوست» و ظاهر این است که مراد از «عثمان» در آن‌ها، سفیانی است؛ چنانکه در روایت دیگری به سند صحیح با این لفظ آمده است: «أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي السُّفْيَانِيَّ وَشِيعَتِهِ»؛ «آگاه باشید که حق با سفیانی و پیروان اوست» و با این وصف، نام سفیانی به احتمال فراوان «عثمان» است، هر چند در برخی روایات از او با نام «عبد الله» نیز یاد شده است.^۳

۱. قرب الاسناد للحميري، ص ۳۷۴

۲. الغيبة للنعماني، ص ۳۱۴

۳. بنگرید به: کمال الدین و تمام النعمة لابن بابویه، ص ۶۵۱.

۴. بنگرید به: الکافي للکليني، ج ۸، ص ۲۰۹ و ۳۱۰؛ الإرشاد للمفيد، ج ۲، ص ۳۷۱؛ الغيبة للطوسي، ص ۴۳۵ و ۴۵۴.

۵. کمال الدین و تمام النعمة لابن بابویه، ص ۶۵۲

۶. بنگرید به: الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۹۴ و ۲۹۵.

چنانکه در روایت معتبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «أَخْوَالُهُ مِنْ كُلِّ»^۱؛ «دایی‌های او از بنی کلب هستند» و به همین دلیل، در برخی روایات از او با لقب «ابن الکلبیة»؛ «پسر زن کلبی» یاد شده است.^۲

۴. شمایل سفیانی

در روایتی صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّكَ لَوَرَأَيْتَ السُّفْيَانِيَّ لَرَأَيْتَ أَحَبَّ النَّاسِ، أَشَقَّرَ أَحْمَرَ أَرْزَقَ»^۳؛ «تو اگر سفیانی را ببینی، خبیث‌ترین مردم را دیده‌ای، سرخ‌وسفید با موهای طلایی و چشمان آبی» و نظیر آن در روایتی از امام ابو جعفر باقر علیه السلام نیز وارد شده است^۴ و در روایتی از علی علیه السلام آمده است: «السُّفْيَانِيُّ رَجُلٌ صَحْمُ الْهَامَةِ، بَوَّجْهٍ أَثَرُ جُدْرِيٍّ، وَبَعَيْنَيْهِ نُكْنَةُ بَيَاضٍ»^۵؛ «سفیانی مردی تنومند است که صورتش آبله‌گون است و در چشمش لکه‌ی سفیدی وجود دارد» و در روایت دیگری از علی علیه السلام آمده است: «هُوَ رَجُلٌ رُبْعَةٌ، وَخَشُ الْوُجْهِ، صَحْمُ الْهَامَةِ، بَوَّجْهٍ أَثَرُ جُدْرِيٍّ، إِذَا رَأَيْتَهُ حَسِبْتَهُ أَغْوَرَ»^۶؛ «او مردی میانه‌قامت با چهره‌ای خشن و بدنی درشت است که بر رویش اثر آبله وجود دارد و چون او را می‌بینی می‌پنداری که یک چشمش کور است» و در روایتی از کعب الأحبار نیز آمده است: «هُوَ رُبْعٌ مِنَ الرَّجَالِ، دَقِيقُ الْوُجْهِ، طَوِيلُ الْأَنْفِ، مُحْدَوْدِبٌ، جَهْوَرِيٌّ الصَّوْتِ، يَكْسِرُ عَيْنَهُ الْيَمْنَى، يَحْسِبُهُ الَّذِي يَرَاهُ كَأَنَّهُ أَغْوَرٌ، وَلَيْسَ بِأَغْوَرَ»^۷؛ «او مردی میانه‌قامت با صورت لاغر و بینی کشیده و خمیده و صدایی بلند است که چشم راستش نیمه‌باز است و کسی که او را می‌بیند می‌پندارد که آن چشمش کور است، در حالی که کور نیست» و در روایتی از امام ابو جعفر باقر علیه السلام نیز آمده است: «هُوَ أَخْوَصُ الْعَيْنِ»^۸؛ «چشم او گود افتاده است». همچنین، در روایتی از حارث بن عبد الله آمده است: «هُوَ دَقِيقُ السَّاعِدَيْنِ وَالسَّاقَيْنِ، طَوِيلُ الْغُنْقِ، شَدِيدُ الصُّفْرَةِ، بِهِ أَثَرُ الْعِبَادَةِ»^۹؛ «ساعدها و ساق‌های او نازک و گردن او دراز و رنگ پوستش بسیار زرد است و بر چهره‌اش اثر عبادت وجود دارد». البته باید توجه داشت که همه‌ی این صفات، ثابت نیست.

۱. مصنف ابن ابی شیبة، ج ۷، ص ۴۶۰؛ مسند إسحاق بن راهویه، ج ۴، ص ۱۷۰؛ مسند أحمد، ج ۴۴، ص ۲۸۶؛ تاریخ المدینة لابن شبة، ج ۱، ص ۳۰۹؛ سنن أبی داود، ج ۴، ص ۱۰۷؛ تاریخ الكبير لابن أبی خيثمة (السفر الثاني)، ج ۲، ص ۸۱۲؛ مسند أبی یعلی، ج ۱۲، ص ۳۶۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۶، ص ۹۷؛ المعجم الأوسط للطبرانی، ج ۹، ص ۱۷۵؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۴، ص ۴۷۸؛ السنن الواردة في الفتن للدانی، ج ۵، ص ۱۰۸۳.
۲. بنگرید به: الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۲۷۹ و ۲۹۴.
۳. کمال الدین وتمام النعمة لابن بابویه، ص ۶۵۱.
۴. بنگرید به: الغيبة للنعمانی، ص ۳۱۸.
۵. الفتن لابن حماد، ج ۲، ص ۶۹۹.
۶. کمال الدین وتمام النعمة لابن بابویه، ص ۶۵۱.
۷. نهاية الأرب في فنون الأدب للنویری، ج ۱۴، ص ۲۷۲.
۸. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۲۷۸.
۹. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۲۸۰.

٥. محلّ خروج سفیانی

همه‌ی روایات در این باره هم‌صدا هستند که سفیانی از «شام» خروج می‌کند و شام شامل سوریه، اردن، لبنان و فلسطین است. بنابراین، خروج او از هر یک از این چهار کشور محتمل است. با این حال، بسیاری از روایات محلّ خروج او را جایی در نزدیکی دمشق با نام «وادی الیابس» دانسته‌اند^۱ و آن شهری است که هم‌اکنون در شمال غربی اردن واقع شده است. هر چند اخیراً بنا بر دستور پادشاه این کشور، به آن «وادی الریان» یعنی درّه‌ی پرآب گفته می‌شود؛ با این توجیه که شهری پرآب است و نباید به آن «وادی الیابس» یعنی درّه‌ی خشک گفته شود، در حالی که برخی مانند سمعانی (د. ۵۶۲ق)، یاقوت حموی (د. ۶۲۶ق) و ابن اثیر (د. ۶۳۰ق) آن را مضاف و مضاف الیه دانسته‌اند، نه صفت و موصوف و این یعنی مقصود از آن درّه‌ای متعلّق به مردی با نام یابس است، نه درّه‌ای خشک!^۲

آری، در روایتی معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم آمده است: «يَخْرُجُ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ السُّفْيَانِيُّ فِي عُمُقٍ دِمَشْقٍ»^۳؛ «مردی که به او سفیانی می‌گویند، در عمق دمشق خروج می‌کند»، ولی «عمق» به اطراف نیز اطلاق می‌شود^۴ و از این رو، نمی‌توان آن را دلیلی بر عدم خروج سفیانی از «وادی الیابس» دانست؛ با توجّه به اینکه «وادی الیابس» در استان ایرد اردن واقع شده که با سوریه هم‌مرز است و به استان دمشق که در جنوب غربی سوریه واقع شده نزدیک است، تا حدّی که بعید نیست در گذشته از توابع این استان بوده باشد. به علاوه، از روایات دانسته می‌شود که نخستین اقدام مهمّ سفیانی در دمشق روی می‌دهد؛ چنانکه در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم آمده است: «خَرَجَ عَلَيْهِمُ السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ، حَتَّى يَنْزِلَ دِمَشْقَ، فَيَبْعَثَ جَيْشَيْنِ»^۵؛ «سفیانی از وادی الیابس بر آنان خروج می‌کند، تا اینکه به دمشق فرود می‌آید، پس دو لشکر می‌فرستد» و بعید نیست که به همین اعتبار، خروج او از دمشق دانسته شده باشد.

٦. زمان خروج سفیانی

چیزی که به طور قطع از روایات دانسته می‌شود این است که خروج سفیانی، پیش از خروج مهدی روی می‌دهد، تا حدّی که خروج مهدی پیش از خروج او غیر ممکن دانسته شده؛

۱. بنگرید به: الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۲۷۹ و ۲۸۰؛ تفسیر الطبري، ج ۱۹، ص ۳۱۰؛ التنبيه والإشراف للمسعودي، ج ۱، ص ۲۹۲؛ الغيبة للنعماني، ص ۳۱۷؛ کمال الدین و تمام النعمة لابن بابویه، ص ۶۵۱؛ تفسیر الثعلبي، ج ۸، ص ۹۵؛ الغيبة للطوسي، ص ۴۴۴.
۲. بنگرید به: الأنساب للسمعاني، ج ۱۳، ص ۴۶۹؛ معجم البلدان للحموي، ج ۵، ص ۴۲۴؛ اللباب في تهذيب الأنساب لابن الأثير، ج ۳، ص ۴۰۴.
۳. المستدرک علی الصحيحین للحاکم، ج ۴، ص ۵۶۵.
۴. بنگرید به: تهذيب اللغة للأزهري، ج ۱، ص ۱۹۱؛ لسان العرب لابن منظور، ج ۱۰، ص ۲۷۱؛ تاج العروس من جواهر القاموس للزبيدي، ج ۲۶، ص ۲۰۳.
۵. تفسیر الطبري، ج ۱۹، ص ۳۱۰؛ تفسیر الثعلبي، ج ۸، ص ۹۵؛ تاریخ بغداد للخطيب البغدادي، ج ۱، ص ۶۵.



چنانکه در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: «يَقُومُ الْقَائِمُ بِلَا سُفْيَانِيٍّ؟! إِنَّ أَمْرَ الْقَائِمِ حَتَمٌ مِنَ اللَّهِ، وَأَمْرُ السُّفْيَانِيٍّ حَتَمٌ مِنَ اللَّهِ، وَلَا يَكُونُ قَائِمٌ إِلَّا بِسُفْيَانِيٍّ»^۱؛ «مگر مهدی بدون سفیانی قیام می‌کند؟! مهدی امری حتمی از جانب خداوند است و سفیانی هم امری حتمی از جانب خداوند است و مهدی نخواهد بود مگر با سفیانی». به همین دلیل، کسانی که پیش از خروج سفیانی ادّعی مهدویت می‌کنند، بدون تأمل کذاب دانسته می‌شوند؛ چنانکه در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: «قَبْلَ هَذَا الْأَمْرِ السُّفْيَانِيُّ، فَكَيْفَ يَقُولُ هَذَا هَذَا؟!»^۲؛ «پیش از این امر (یعنی ظهور مهدی)، سفیانی است، پس چگونه این شخص چنین ادّعایی می‌کند؟!» و در روایتی دیگر آمده است: «أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيٍّ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ»^۳؛ «آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی ادّعی مشاهده (یعنی ارتباط با مهدی) کند، کذابی مفتری است».

این مهم‌ترین نکته در رابطه با زمان خروج سفیانی است و نکته‌ی دیگر آن است که به احتمال فراوان، میان خروج او و ظهور مهدی کمتر از یک سال فاصله خواهد بود؛ چنانکه در روایتی از امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمده است: «السُّفْيَانِيُّ وَالْقَائِمُ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ»^۴؛ «سفیانی و مهدی در یک سال خواهند بود»؛ خصوصاً با توجه به روایات متعدّدی که مدّت حکومت سفیانی را کمتر از یک سال دانسته‌اند. آری، در روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است: «مِنْ أَوَّلِ خُرُوجِهِ إِلَى آخِرِهِ خَمْسَةُ عَشَرَ شَهْرًا، سِتَّةَ أَشْهُرٍ يُقَاتِلُ فِيهَا، فَإِذَا مَلَكَ الْكُورَ الْخُمْسَ مَلَكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ»^۵؛ «از آغاز خروج سفیانی تا پایان کارش پانزده ماه است که شش ماه از آن را در حال جنگ خواهد بود، پس هرگاه بر مناطق پنج‌گانه حاکم شد، نه ماه حکومت خواهد کرد» و این می‌تواند به آن معنا باشد که مهدی پیش از سه ماه آخر حکومت سفیانی ظهور خواهد کرد و آغاز خروج سفیانی، بنا بر روایات متعدّد، در ماه رجب خواهد بود^۶. از این رو، در روایت صحیحی از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است: «إِذَا كَانَ رَجَبٌ فَأَقْبِلُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَإِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَتَأَخَّرُوا إِلَى شَعْبَانَ فَلَا ضَيْرَ، وَإِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَصُومُوا فِي أَهَالِيكُمْ فَلَعَلَّ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى لَكُمْ، وَكَفَاكُمْ بِالسُّفْيَانِيِّ عِلَامَةً»^۷؛ «هرگاه ماه رجب فرا رسید، با نام خداوند (به سوی مهدی) حرکت کنید و اگر دوست داشتید که تا شعبان صبر کنید، اشکالی ندارد و اگر دوست داشتید که روزه را با خانواده‌های خود بگیرید،

۱. قرب الاسناد للحميري، ص ۳۷۴

۲. الغيبة للنعماني، ص ۲۶۲

۳. کمال الدین وتمام النعمة لابن بابویه، ص ۵۱۶؛ الغيبة للطوسي، ص ۳۹۵

۴. الغيبة للنعماني، ص ۲۷۵

۵. الغيبة للنعماني، ص ۳۱۰

۶. بنگرید به: الغيبة للنعماني، ص ۳۱۰ و ۳۱۳؛ کمال الدین وتمام النعمة لابن بابویه، ص ۶۵۰ و ۶۵۲.

۷. الکافي للکيني، ج ۸، ص ۲۶۴

شاید برایتان آسان‌تر باشد و سفیانی به عنوان علامت برایتان کافی است» و ظاهراً منظور از ماه رجب، ماه دوازدهم پس از آغاز خروج سفیانی است که مهدی در آن ظهور می‌کند و مؤمنان در طول سه ماه -یکی یکی و گروه گروه- به او ملحق می‌شوند.

علاوه بر این نکات، از روایات دانسته می‌شود که در زمان خروج سفیانی، یک حکومت ظالم در منطقه وجود دارد که حکومتی عباسی شمرده شده است؛ خواه به این اعتبار که سران آن واقعاً از بنی عباس هستند و خواه به این اعتبار که شباهت بسیاری به حکومت بنی عباس دارد. هر چند با توجه به اینکه هیچ حکومتی متعلق به بنی عباس در منطقه موجود نیست و هیچ زمینه‌ای برای شکل‌گیری آن ولو در درازمدت دیده نمی‌شود، اعتبار نخست بعید است، مگر اینکه نسب حاکمانش مجهول یا مجعول باشد و در حقیقت به بنی عباس برسد. به هر حال، در روایات آمده که وقتی این حکومت، رهبر خود را از دست داده و دچار ضعف و اختلاف شده است، سفیانی خروج می‌کند؛ چنانکه در روایت صحیحی از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است: «لَا تَرَوْنَ مَا تُجِبُونَ حَتَّى يَخْتَلِفَ بَنُو فَلَانٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ، فَإِذَا اخْتَلَفُوا طَمِعَ النَّاسُ، وَتَفَرَّقَتِ الْكَلِمَةُ، وَخَرَجَ السُّفْيَانِيُّ»^۱؛ «چیزی که دوست می‌دارید را نمی‌بینید تا آن گاه که بنی فلان (یعنی بنی عباس) میان خود اختلاف کنند، پس چون میان خود اختلاف کردند، مردم به طمع می‌افتند و شعارها مختلف می‌شود و سفیانی خروج می‌کند» و در روایتی از عبد الله بن ابی یعفور آمده است: «قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أُمْسِكْ بِيَدِكَ هَلاَكَ الْفُلَانِيَّ -اسْمَ رَجُلٍ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ-، وَخُرُوجَ السُّفْيَانِيِّ، وَقَتْلَ النَّفْسِ الرَّكِيَّةِ، وَجَيْشِ الْخَسَفِ، وَالصَّوْتِ، قُلْتُ: وَمَا الصَّوْتُ؟ هُوَ الْمُنَادِي؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَبِهِ يُعْرَفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ، ثُمَّ قَالَ: الْفَرَجُ كُلُّهُ هَلاَكَ الْفُلَانِيُّ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ»^۲؛ «ابو عبد الله (صادق) علیه السلام به من فرمود: با دستت بشمار: مرگ فلانی -مردی از بنی عباس- و خروج سفیانی و قتل نفس زکیه و فرو رفتن سپاه (سفیانی) و صدا، گفتم: صدا چیست؟ همان منادی (از آسمان) است؟ فرمود: آری و صاحب این امر (مهدی) با آن شناخته می‌شود، سپس فرمود: همه‌ی فرج، مرگ فلانی از بنی عباس است!»

۷. عقیده و مرام سفیانی

از مجموع روایات دانسته می‌شود که سفیانی خود را وارث حکومت بنی امیه و منتقم خون کسانی از آنان می‌داند که توسط بنی هاشم در زمان علی علیه السلام -و چه بسا در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم- و نیز در زمان عباسیان کشته شدند؛ چنانکه در روایتی آمده است:

۱. الکافی للکلینی، ج ۸، ص ۲۰۹
۲. الغیبة للنعمانی، ص ۲۶۶

«يَكُونُ بِالْوَادِي الْيَابِسِ عِدَّةً عَدِيدَةً، فَيَقُولُونَ لَهُ: يَا هَذَا، مَا يَجِلُّ لَكَ أَنْ تُضَيِّعَ الْإِسْلَامَ، أَمَا تَرَى مَا النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْهَوَانِ وَالْفِتَنِ؟ فَاتَّقِ اللَّهَ وَاخْرُجْ، أَمَا تَنْصُرُ دِينَكَ؟ فَيَقُولُ: لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ، فَيَقُولُونَ: أَلَسْتَ مِنْ قُرَيْشٍ، مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمَلِكِ الْقَدِيمِ؟! أَمَا تَغْضَبُ لِأَهْلِ بَيْتِكَ، وَمَا نَزَلَ بِهِمْ مِنَ الذَّلِّ وَالْهَوَانِ؟! فَيَخْرُجُ»^۱؛ «شمار بسیاری (از یاران سفیانی) در وادی یابس هستند، پس به او می‌گویند: ای فلانی! برای تو روا نیست که اسلام را تنها بگذاری! آیا نمی‌بینی که مردم در چه رنج‌ها و گرفتاری‌هایی هستند؟! پس از خدا بترس و خروج کن! آیا دینت را یاری نمی‌کنی؟! پس (سفیانی) می‌گوید: من اهل این کار نیستم، پس می‌گویند: آیا از نسل قریش و خاندان پادشاهان قدیم نیستی؟! آیا به خاطر خاندانت و ذلت و خفتی که به آنان رسیده است، به خشم نمی‌آیی؟! پس خروج می‌کند!» این یعنی او دغدغه‌ی دین ندارد، بلکه تنها در پی احیاء حکومت اجداد خود و گرفتن انتقام از بنی هاشم است؛ چنانکه در روایت دیگری آمده است: «يَقُولُ: يَا رَبِّ ثَارِي وَالثَّارِ، يَا رَبِّ ثَارِي وَالثَّارِ»^۲؛ «می‌گوید: خدایا! انتقامم را می‌خواهم اگر چه با رفتن به دوزخ! خدایا! انتقامم را می‌خواهم اگر چه با رفتن به دوزخ!» بر همین اساس، بسیاری از روایات تأکید دارند که او یک «ناصبی» است و بغض شدیدی نسبت به علی علیه السلام و فرزندان و شیعیان او دارد؛ چنانکه در روایتی از امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمده است: «يُظْهِرُ السُّفْيَانِي وَمَنْ مَعَهُ، حَتَّى لَا يَكُونَ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَشِيعَتَهُمْ»^۳؛ «سفیانی و همراهانش ظهور می‌کنند و همتی جز آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و شیعیان آنها ندارد» و این در حال حاضر عجیب نیست؛ چراکه حکومت ایران با نام علی علیه السلام و در لباس فرزندان و شیعیان او، ظلم بسیاری روا داشته و با این کار خود، بذر نفرت از آنان را در شرق و غرب پاشیده و زمینه‌ی ظهور کسی با عقیده و مرام سفیانی را فراهم ساخته است. دیگر کم نیستند کسانی که جنگ با فرزندان و شیعیان علی علیه السلام را از جنگ با یهودیان و مسیحیان واجب‌تر می‌پندارند و معتقدند که تا شر آنان کم نشود، امت روی خوش نخواهد دید و این نتیجه‌ی ظلم حکومت ایران در لباس آنان است؛ چنانکه از منصور بن حازم روایت شده است: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا رُفِعَتْ رَأْيَةُ الْحَقِّ لَعْنَتُهَا أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، قُلْتُ لَهُ: مِمَّ ذَلِكَ؟! قَالَ: مِمَّا يَلْقَوْنَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ»^۴؛ «ابو عبد الله (صادق) علیه السلام فرمود: هنگامی که پرچم حق برافراشته می‌شود، اهل شرق و غرب آن را لعنت می‌کنند! گفتم: به خاطر چه؟! فرمود: به خاطر چیزی که از دست بنی هاشم می‌کشند»

۱. عقد الدرر في أخبار المنتظر ليوسف بن يحيى السلمي، ص ۱۵۸

۲. الغيبة للنعماني، ص ۳۱۸؛ کمال الدین و تمام النعمة لابن بابویه، ص ۶۵۱

۳. تفسیر العباسی، ج ۱، ص ۶۴

۴. الغيبة للنعماني، ص ۳۰۹

و از عمر بن أبان روایت شده است: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَأَنِّي بِالسُّفْيَانِيِّ أَوْ بِصَاحِبِ السُّفْيَانِيِّ، قَدْ طَرَحَ رَحْلَهُ فِي رُحْبَتِكُمْ بِالْكُوفَةِ، فَنَادَى مُنَادِيَهُ: مَنْ جَاءَ بِرَأْسِ رَجُلٍ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ فَلَهُ أَلْفُ دِرْهَمٍ! فَيَثْبُ الْجَارُ عَلَى جَارِهِ يَقُولُ: هَذَا مِنْهُمْ، فَيَضْرِبُ عُنُقَهُ وَيَأْخُذُ أَلْفَ دِرْهَمٍ، أَمَا إِنَّ إِمَارَتَكُمْ يَوْمَئِذٍ لَا تَكُونُ إِلَّا لِأَوْلَادِ الْبَغَايَا»؛ «ابو عبد الله (صادق) عليه السلام فرمود: گویا سفیانی یا گماشته‌ی او را می‌بینم که بساط خود را در میدان شما در کوفه پهن کرده است و منادی‌اش ندا می‌دهد: هر کس سر یکی از شیعیان علی را بیاورد، هزار درهم جایزه می‌گیرد! پس همسایه به جان همسایه‌اش می‌افتد و می‌گوید: این از آنان است! پس سر او را می‌برد و هزار درهم جایزه می‌گیرد! آگاه باشید که حکومت شما در آن روز جز به دست حرام‌زادگان نیست!»

این عقیده و مرامی است که سفیانی ظاهر می‌سازد، ولی عقیده و مرام او در باطن کفر محض است؛ چنانکه در روایتی آمده است: «لَا يَغْبِرُ السُّفْيَانِيُّ الْفُرَاتَ إِلَّا وَهُوَ كَافِرٌ»؛ «سفیانی از فرات نمی‌گذرد مگر در حالی که کافر است» و در روایتی دیگر آمده است: «مَحَا اللَّهُ الْإِيمَانَ مِنْ قَلْبِهِ»؛ «خداوند ایمان را از دلش محو می‌کند» و در روایتی دیگر آمده است: «لَمْ يَعْْبُدِ اللَّهَ قَطُّ، وَلَمْ يَرِ مَكَّةَ وَلَا الْمَدِينَةَ قَطُّ»؛ «او هیچ گاه خدا را نپرستیده و مکه و مدینه را ندیده» و در روایتی دیگر آمده است: «حَتَّى إِنَّهُ يُطَافُ بِالْمَرْأَةِ فِي مَسْجِدِ دِمَشْقَ فِي الثُّوبِ عَلَى مَجْلِسِ مَجْلِسٍ، حَتَّى تَأْتِي فَخِذَ السُّفْيَانِيِّ فَتَجْلِسَ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي الْمَحْرَابِ قَاعِدٌ، فَيَقُومُ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَقُولُ: وَيَحْكُمُ، أَكْفَرْتُمْ بِاللَّهِ بَعْدَ إِيْمَانِكُمْ؟! إِنَّ هَذَا لَا يَجِلُّ، فَيَقُومُ فَيَضْرِبُ عُنُقَهُ فِي مَسْجِدِ دِمَشْقَ، وَيَقْتُلُ كُلَّ مَنْ شَايَعَهُ عَلَى ذَلِكَ»؛ «کار به جایی می‌رسد که زنی (رقاصه) را به داخل مسجد دمشق می‌آورند و او یکی یکی گرد کسانی که نشسته‌اند می‌گردد، تا اینکه به نزد سفیانی می‌آید و بر ران او می‌نشیند، در حالی که او در محراب نشسته است، پس مردی از مسلمین بر می‌خیزد و می‌گوید: وای بر شما! آیا پس از ایمانتان به خداوند کافر شده‌اید؟! این کار حلال نیست! پس سفیانی بر می‌خیزد و او را در همان مسجد دمشق گردن می‌زند و همه‌ی کسانی که سخن او را تأیید کرده‌اند می‌کشد!» با این اوصاف، عجیب نیست که از بشر بن غالب روایت شده است: «يُقْبَلُ السُّفْيَانِيُّ مِنْ بِلَادِ الرُّومِ مُتَنَصِّراً فِي عُنُقِهِ صَلِيبٌ»؛ «سفیانی از بلاد روم می‌آید، در حالی که مسیحی شده و بر گردنش صلیب است!»

۱. الغيبة للطوسي، ص ۴۵۰

۲. السنن الواردة في الفتن للداني، ج ۵، ص ۱۰۲۳

۳. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۳۰۴؛ تاريخ بغداد للخطيب البغدادي، ج ۱، ص ۳۴۰

۴. الغيبة للنعماني، ص ۳۱۸

۵. السنن الواردة في الفتن للداني، ج ۵، ص ۱۰۸۹

۶. الغيبة للطوسي، ص ۴۶۳

هر چند این در صورتی می‌تواند صحیح باشد که مقصود از آن پیش از خروجش باشد؛ مانند بسیاری از سران داعش که در گذشته مسیحی بوده‌اند و از کشورهای غربی به شام آمده‌اند و مدّعی اسلام شده‌اند!

۸. اقدامات سفیانی

مهم‌ترین اقدامات سفیانی که از روایات دانسته می‌شود، به ترتیب زیر است:

- ظهور او در وادی الیابس
- جنگ او با رقبایی مانند اصبه و ابقع و پیروزی او بر آنها
- ورود او به دمشق
- تسلّط او بر پنج منطقه از مناطق شام
- لشکرکشی او به عراق
- جنگ خونین او در قرقیسیاء که سفره‌ی خدا برای جانوران زمین و آسمان دانسته شده است.
- ورود او به کوفه که با جنایات فجیعی همراه است.
- جنگ او با لشکر خراسانی که برای حفظ مهدی و نجات مظلومان از دست او به سوی کوفه حرکت کرده و فرماندهی آن شعیب بن صالح تمیمی است.
- فرستادن لشکری به سوی مدینه برای تصرّف آن و یافتن مهدی که منجر به فرار مهدی از مدینه به مکه می‌شود.
- فرستادن آن لشکر به سوی مکه برای تصرّف آن و یافتن مهدی که به فرو رفتن آن لشکر در بیداء می‌انجامد.
- صف‌آرایی او در برابر مهدی که به شکست و کشته شدن او منجر می‌شود.

۹. جنایات سفیانی

شاید مهم‌ترین ویژگی سفیانی که در بیشتر روایات بر آن تأکید شده، قساوت و خشونت اوست؛ چنانکه در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم آمده است: «يَخْرُجُ رَجُلٌ يَقَالُ لَهُ السُّفْيَانِيُّ، فَيَقْتُلُ حَتَّى يَنْفَرُ بَطُونَ النِّسَاءِ، وَيَقْتُلُ الصَّبِيَّانَ»^۱؛ «مردی خروج می‌کند که به او سفیانی گفته می‌شود،

۱. المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۴، ص ۵۶۵

پس می کشد، تا جایی که شکم زنان را می درد و کودکان را به قتل می رساند» و در روایت دیگری از آن حضرت آمده است: «يَقْتُلُونَ الْمُقَاتِلَةَ وَالْأَبْطَالَ، وَيَبْقَرُونَ بُطُونَ النِّسَاءِ، يَقُولُونَ: لَعَلَّهَا حُبْلَى بِغُلَامٍ»^۱؛ «لشکریان مردان جنگی و دلیر را می کشند و شکم زنان را می درند، می گویند: شاید پسری در شکم داشته باشند» و در روایت دیگری آمده است: «يَقُولُونَ لِلْحُبْلَى فِي الْبُطْنِ: اقْتُلُوا صُبابَةَ السُّوءِ»^۲؛ «درباره ی جنینی که در شکم زنان است می گویند: بازمانده ی بدان را بکشید» و در روایتی از علی علیه السلام آمده است: «فَكَمْ مِنْ دَمٍ مُهْرَاقٍ، وَبُطْنٍ مَبْقُورٍ، وَوَلَدٍ مَقْتُولٍ، وَمَالٍ مُنْهَوَّبٍ، وَفَرْجٍ مُسْتَحَلٍّ، وَيَهْرُبُ النَّاسُ إِلَى مَكَّةَ»^۳؛ «پس چه بسیار خون ریخته شده و شکم دریده شده و نوزاد کشته شده و مال غارت شده و ناموسی هتک شده ای و مردم به مکه خواهند گریخت» و در روایتی از حذیفه آمده است: «فَيَوْمَئِذٍ تَقُومُ النَّائِحَاتُ، بَاكِئَةً تَبْكِي عَلَى اسْتِحْلَالِ فُرُوجِهَا، وَبَاكِئَةً تَبْكِي عَلَى قَتْلِ أَوْلَادِهَا، وَبَاكِئَةً تَبْكِي عَلَى ذُلِّهَا بَعْدَ عِزِّهَا، وَبَاكِئَةً تَبْكِي شَوْقًا إِلَى قُبُورِهَا»^۴؛ «پس در آن روز زنان سوگوار خواهند بود، برخی بر هتک شدن ناموسشان خواهند گریست و برخی بر کشته شدن فرزندان شان خواهند گریست و برخی بر ذلیل شدنشان بعد از عزیز بودنشان خواهند گریست و برخی از شوق گورهایشان خواهند گریست» و در روایتی از ابن عباس آمده است: «يَخْرُجُ السُّفْيَانِيُّ فَيَقَاتِلُ، حَتَّى يَبْقَرَ بُطُونَ النِّسَاءِ، وَيَغْلِي الْأَطْفَالَ فِي الْمَرَاكِحِ»^۵؛ «سفیانی خروج می کند، پس کشتار می کند، تا جایی که شکم زنان را می درد و کودکان را در دیگ های جوشان می اندازد» و در گفتاری از علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالى آمده است: «إِنَّ أَكْبَرَ فِتْنَةٍ قَدْ بَقِيَتْ فِتْنَةُ السُّفْيَانِيِّ، فَإِنَّهُ يَنْزِعُ جُلُودَ الرِّجَالِ وَيَبْقَرُ بُطُونَ النِّسَاءِ»^۶؛ «بزرگ ترین فتنه ای که باقی مانده، فتنه ی سفیانی است؛ چراکه او پوست مردان را می کند و شکم زنان را می درد» و در روایتی از ارطاة آمده است: «يَقْتُلُ السُّفْيَانِيُّ كُلَّ مَنْ عَصَاهُ، وَيَنْشُرُهُمْ بِالْمَنَاشِيرِ وَيَطْحَنُهُمْ بِالْقُدُورِ»^۷؛ «سفیانی هر کس که با او مخالفت کند را می کشد و مخالفانش را با اژه تکه تکه می کند و در دیگ می کوبد» و در روایتی از ابو قبیل آمده است: «السُّفْيَانِيُّ شَرُّ مَنْ مَلَكَ، يَقْتُلُ الْعُلَمَاءَ وَأَهْلَ الْفَضْلِ وَيُفْنِيهِمْ، وَيَسْتَعِينُ بِهِمْ، فَمَنْ أَبِي عَلَيْهِ قَتْلَهُ»^۸؛ «سفیانی بدترین کسی است که به حکومت می رسد، علما و اهل فضل را می کشد و از بین می برد و از آنان کمک می خواهد، پس هر کس قبول نکند، او را می کشد».

۱. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۳۰۴؛ تاریخ بغداد للخطیب البغدادی، ج ۱، ص ۳۴۰

۲. تاریخ المدینة لابن شبة، ج ۱، ص ۲۷۹

۳. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۳۰۱، ج ۲، ص ۶۹۹

۴. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۲۹۰

۵. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۳۰۶

۶. گفتار ۱۵، فقره ی ۱

۷. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۹۴

۸. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۲۸۳

۱۰. یاران سفیانی

بسیاری از روایات بر این نکته تأکید دارند که مهم‌ترین حامیان سفیانی، قبیله‌ی بنی کلب هستند که خویشان مادری او محسوب می‌شوند؛ چنانکه در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «عَامَّةُ مَنْ يَتَّبَعُهُ مِنْ كَلْبٍ»^۱؛ «عمده‌ی پیروانش از بنی کلب هستند» و در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است: «هُمْ أَنْصَارُ السُّفْيَانِيِّ»^۲؛ «آنان یاران سفیانی هستند». با این حال، روایت شده که بیشتر اهل شام از او حمایت خواهند کرد، همان طور که در گذشته از اجداد او معاویه و یزید حمایت کردند؛ چنانکه در روایتی از علی علیه السلام آمده است: «يُنْقَادُ لَهُ أَهْلُ الشَّامِ إِلَّا طَوَائِفٌ مِنَ الْمُقِيمِينَ عَلَى الْحَقِّ، يَعْصِمُهُمُ اللَّهُ مِنَ الْخُرُوجِ مَعَهُ»^۳؛ «اهل شام فرمانبردار او خواهند شد، مگر شماری از پایبندان به حق که خداوند آنان را از خروج با او حفظ می‌کند». از این رو، در برخی کتب امویان آمده است که قبایل قضاة، غسان، لخم و جذام از سفیانی حمایت خواهند کرد^۴ و از مأمون عباسی نیز نقل شده است که می‌گفت: «أَمَّا قُضَاعَةُ فَسَادَتْهَا تَنْتَظِرُ السُّفْيَانِيَّ وَخُرُوجَهُ فَتَكُونُ مِنْ أَشْيَاعِهِ»^۵؛ «بزرگان قضاة در انتظار سفیانی و خروج او هستند تا از پیروانش باشند» و می‌گفت: «أَمَّا قُضَاعَةُ فَرَاكِرَةٌ رِمَاحَهَا قَابِضَةٌ عَلَى أَعِنَّةِ خَيْلِهَا تَرْتَقِبُ السُّفْيَانِيَّ لِتَكُونَ شِيعَةً لَهُ وَأَنْصَارًا»^۶؛ «قضاة از حالا نیزه‌هایش را افراشته و افسار اسبانش را به دست گرفته منتظر سفیانی است تا پیرو و یاور او باشد» و این سخن او عجیب نیست؛ چنانکه از کثیر بن ابی صابر قنسرینی نقل شده است: «كُنْتُ يَوْمًا عِنْدَ إِسْحَاقَ بْنِ قُضَاعَةَ التَّنُوخِيِّ وَهُوَ جَدُّ بَنِي الْعَصِصِ، فَدَعَا بِسُيُوفٍ، فَجَعَلَ يُقْلِبُهَا، فَقَالَ لِي: يَا كَثِيرُ، هَذِهِ سُيُوفُ آبَائِنَا الَّتِي قَاتَلُوا بِهَا يَوْمَ صِفِّينَ، وَهِيَ عِنْدَنَا مَذْخَرَةٌ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ مِنْ آلِ أَبِي سَفْيَانَ، فَنُقَاتِلَ بِهَا مَعَهُ»^۷؛ «روزی نزد اسحاق بن قضاة تنوخی که جد بنی عصیص است بودم، پس شمشیرهایی طلبید و شروع کرد به حرکت دادن آن‌ها و به من گفت: ای کثیر! این‌ها شمشیرهای پدران ماست که با آن‌ها در صفین (با علی) جنگیدند! آن‌ها را نزد خود نگاه داشته‌ایم تا هنگامی که قائم آل ابی سفیان قیام کند، پس با آن‌ها به همراه او بجنگیم»!

۱. المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۴، ص ۵۶۵

۲. دلائل الإمامة للطبري الإمامي، ص ۴۶۶

۳. الغيبة للنعماني، ص ۳۱۶

۴. بنگرید به: التنبيه والإشراف للمسعودي، ج ۱، ص ۲۹۲.

۵. کتاب بغداد لابن طیفور، ص ۱۴۵؛ تاریخ الطبري، ج ۸، ص ۶۵۲

۶. تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۶۸، ص ۳۵

۷. تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۴۳، ص ۳۱

بی گمان نقش این یاران شیطان صفت در شکل گیری و گسترش فتنه‌ی سفیانی بسیار برجسته است، بلکه بنا بر برخی روایات، شماری از آنان هستند که او را با اصرار و وسوسه‌ی فراوان، راضی به قیام می‌کنند، در حالی که خود رغبتی به آن نشان نمی‌دهد. در روایتی آمده است که او یک شب در خوابگاه خود صدایی می‌شنود که به او می‌گوید: «برخیز و قیام کن»! پس نگاه می‌کند و کسی را نمی‌یابد. پس بار دیگر صدایی می‌شنود که به او می‌گوید: «برخیز و قیام کن و ببین چه کسی پشت در است»! پس نگاه می‌کند و می‌بیند که هفت تن از یارانش پشت در هستند و می‌گویند: «ما اصحاب تو هستیم»! پس راضی به قیام می‌شود.^۱ نظیر این اتفاق برای علی بن عبد الله بن خالد (د. ۱۹۸ ق) که در زمان امین عباسی قیام کرد نیز روی داد و بعداً معلوم شد که یکی از یارانش برای تشویق و تحریک او به قیام، در خوابگاهش مخفی شده و او را هنگامی که در خواب بوده صدا زده، تا گمان کند که ندایی غیبی شنیده است و راضی به قیام شود!^۲

۱۱. دشمنان سفیانی

بنا بر روایات، نخستین دشمنان سفیانی، دو رقیب او در شام هستند که پرچم یکی «أُبْقَع» یعنی دو یا سه رنگ (شبیه به پرچم دولت سوریه) و پرچم دیگری «أَصْهَب» یعنی زرد رنگ (شبیه به پرچم حزب الله لبنان) است. با شکست آن دو، شام برای سفیانی خالی می‌شود و او می‌تواند بر پنج منطقه از آن تسلط یابد و به سوی عراق لشکرکشی کند. از آن هنگام تا ظهور مهدی، مهم‌ترین دشمن او، منصور خراسانی صاحب پرچم‌های سیاه خواهد بود که برای ظهور مهدی زمینه‌سازی می‌کند؛ چنانکه در روایتی آمده است: «يَخْرُجُ شَابٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ مِنْ خُرَّاسَانَ بِرَايَاتٍ سُودٍ، بَيْنَ يَدَيْهِ شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ، يُقَاتِلُ أَصْحَابَ السُّفْيَانِيِّ، فَيَهْزِمُهُمْ»^۳: «جوانی از بنی هاشم با پرچم‌های سیاه از خراسان خروج می‌کند که جلودار سپاهش شعیب بن صالح است، پس با یاران سفیانی می‌جنگد و آنان را شکست می‌دهد» و در روایتی دیگر آمده است: «إِذَا خَرَجَتْ خَيْلُ السُّفْيَانِيِّ إِلَى الْكُوفَةِ، بَعَثَ فِي طَلَبِ أَهْلِ خُرَّاسَانَ، وَيَخْرُجُ أَهْلُ خُرَّاسَانَ فِي طَلَبِ الْمَهْدِيِّ، فَيَلْتَقِي هُوَ وَالْهَاشِمِيُّ بِرَايَاتٍ سُودٍ، عَلَى مُقَدِّمَتِهِ شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ، فَتَكُونُ بَيْنَهُمْ مَلْحَمَةٌ عَظِيمَةٌ، فَتَظْهَرُ الرَّايَاتُ السُّودُ، وَتَهْرُبُ خَيْلُ السُّفْيَانِيِّ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَمَنَّى النَّاسُ الْمَهْدِيَّ وَيَطْلُبُونَهُ»^۴: «هنگامی که سپاه سفیانی به سوی کوفه می‌آید، لشکری را به سوی اهل خراسان می‌فرستد و اهل خراسان در طلب مهدی بیرون می‌آیند،

۱. بنگرید به: الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲. بنگرید به: سیر أعلام النبلاء للذهبي، ج ۹، ص ۲۸۵؛ الوافي بالوفيات للصفدي، ج ۲۱، ص ۱۳۱.

۳. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۳۱۲ و ۳۲۱.

۴. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۳۱۶.

پس لشکر سفیانی با هاشمی که پرچم‌های سیاهی دارد و در رکابش شعیب بن صالح است روبه‌رو می‌شود و میان آن‌ها جنگ عظیمی روی می‌دهد، پس پرچم‌های سیاه پیروز می‌شوند و لشکر سفیانی پا به فرار می‌گذارد، پس آن گاه است که مردم مهدی را آرزو می‌کنند و طلب می‌کنند» و در روایتی دیگر آمده است: «تَقْبِلُ حَيْلُ السُّفْيَانِيِّ كَاللَّيْلِ وَالسَّيْلِ، فَلَا تَمُرُّ بِشَيْءٍ إِلَّا أَهْلَكَتُهُ وَهَدَمَتْهُ، حَتَّى يَدْخُلُوا الْكُوفَةَ، فَيَقْتُلُوا شَيْعَةً مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ يَطْلُبُونَ أَهْلَ خُرَاسَانَ فِي كُلِّ وَجْهِ، وَيَخْرُجُ أَهْلُ خُرَاسَانَ فِي طَلَبِ الْمَهْدِيِّ، فَيَدْعُونَ لَهُ وَيَنْصُرُونَهُ»؛ «لشکر سفیانی مانند شب و سیل روی می‌آورد، پس بر چیزی نمی‌گذرد مگر اینکه آن را نابود می‌گرداند، تا اینکه وارد کوفه می‌شود، پس گروهی از شیعیان آل محمد را به قتل می‌رساند، سپس در هر جا به دنبال اهل خراسان می‌گردد و اهل خراسان در طلب مهدی بیرون می‌آیند، پس به سوی او دعوت می‌کنند و او را یاری می‌رسانند». به دنبال تلاش‌های اهل خراسان، زمینه برای ظهور مهدی فراهم می‌شود و پس از آن، مهم‌ترین دشمن سفیانی مهدی خواهد بود.

۱۲. وظیفه‌ی مؤمنان در زمان خروج سفیانی

وظیفه‌ی مؤمنان در زمان خروج سفیانی، حرکت به سوی مهدی برای یاری اوست؛ چنانکه در روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است: «إِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السُّفْيَانِيَّ قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ إِلَيْنَا، وَلَوْ عَلَى رَجُلِكَ»^۱؛ «هرگاه به تو خبر رسید که سفیانی خروج کرده است، به سوی ما حرکت کن، اگر چه با پای پیاده» و در روایت دیگری از آن حضرت آمده است: «إِذَا خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ يَبْعَثُ جَيْشًا إِلَيْنَا وَجَيْشًا إِلَيْكُمْ، فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَأَتُونَا عَلَى كُلِّ صَعْبٍ وَذُلُولٍ»^۲؛ «هنگامی که سفیانی خروج می‌کند، لشکری به سوی ما و لشکری به سوی شما می‌فرستد، پس چون آن گونه شد، با هر وسیله‌ی ممکن خود را به ما برسانید» و در روایت دیگری از آن حضرت آمده است: «إِذَا مَلَكَ السُّفْيَانِيُّ الْكُورَ الْخَمْسَ -يَعْنِي بِالشَّامِ- فَأَقْبِلُوا إِلَيْنَا، قِيلَ لَهُ: فِي السَّلَاحِ؟ قَالَ: فِي السَّلَاحِ»^۳؛ «هرگاه سفیانی بر مناطق پنج‌گانه‌ی شام مسلط شد، به سوی ما حرکت کنید، گفته شد: با سلاح؟ فرمود: با سلاح». بر همین اساس است که منصور خراسانی پس از خروج سفیانی و سلطه‌ی او بر مناطق پنج‌گانه‌ی شام، با سپاه خود به سوی مهدی حرکت می‌کند؛ چنانکه در روایتی از علی علیه السلام آمده است: «إِذَا خَرَجَتْ حَيْلُ السُّفْيَانِيِّ إِلَى الْكُوفَةِ، بَعَثَ فِي طَلَبِ أَهْلِ خُرَاسَانَ،

۱. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۳۰۲

۲. الکافی للکلینی، ج ۸، ص ۲۶۵

۳. الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۸؛ دلائل الإمامة للطبري الإمامی، ص ۴۸۷

۴. کتاب جعفر بن محمد بن شریح الحضرمي من الأصول الستة عشر لعدة من المحدثين، ص ۶۷

وَيُخْرِجُ أَهْلَ خُرَّاسَانَ فِي طَلَبِ الْمَهْدِيِّ^۱؛ «هنگامی که لشکر سفیانی به سوی کوفه بیرون می‌آید، گروهی را به سوی اهل خراسان می‌فرستد و اهل خراسان در طلب مهدی بیرون می‌آیند» و در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است: «تَقْبِلُ خَيْلُ السُّفْيَانِيِّ فِي طَلَبِ أَهْلِ خُرَّاسَانَ، فَيَقْتُلُونَ شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ بِالْكُوفَةِ، ثُمَّ يَخْرِجُ أَهْلَ خُرَّاسَانَ فِي طَلَبِ الْمَهْدِيِّ»^۲؛ «لشکر سفیانی به سوی اهل خراسان حرکت می‌کنند، پس شیعیان آل محمد را در کوفه می‌کشند، آن گاه اهل خراسان در طلب مهدی بیرون می‌آیند» و به همین دلیل است که پیوستن به منصور خراسانی بر هر مسلمانی واجب دانسته شده؛ چراکه او در آن هنگام به سوی مهدی حرکت می‌کند و عِدّه و عُدّه‌ای که فراهم آورده است را در اختیار او قرار می‌دهد^۳، بلکه چه بسا در آن هنگام مهدی با او مکاتبه می‌کند و او را به این کار امر می‌فرماید؛ چنانکه در روایتی از فضیل بن یسار آمده است: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ مَا تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: إِذَا كَانَ ذَلِكَ كَتَبْتُ إِلَيْكَ، قُلْتُ: فَكَيْفَ أَعْلَمُ أَنَّهُ كِتَابُكَ؟ قَالَ: أَكْتُبُ إِلَيْكَ بِعَلَامَةٍ كَذَا وَكَذَا، وَفَرَأَ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ»^۴؛ «به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: اگر سفیانی خروج کند، من را به چه کاری امر می‌فرماید؟ فرمود: هرگاه آن گونه شود برایت نامه می‌نویسم، گفتم: چگونه بفهمم که آن نامه‌ی توست؟ فرمود: فلان علامت را برایت می‌نویسم و آیه‌ای از قرآن را خواند» و در گفتاری از علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی آمده است: «يَكْتُبُ إِلَيْهِ الْمَهْدِيُّ أَنْ ابْتِنِي سِرًّا، فَيَأْتِيهِ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنَ النَّاسِ فَيُبَايِعُهُ»^۵؛ «مهدی برای او نامه‌ای می‌نویسد که مخفیانه به نزد من بیا، پس در حالی که مردم غافل هستند به نزد او می‌رود و با او بیعت می‌کند». بنابراین، وظیفه‌ی مؤمنان در زمان خروج سفیانی، پیوستن به منصور خراسانی برای حرکت به سوی مهدی است و این معنای روایاتی است که در آن‌ها آمده است: «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّايَاتِ السُّودَ خَرَجْتَ مِنْ قِبَلِ خُرَّاسَانَ، فَأَتَتْهَا وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلْجِ، فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيِّ»^۶؛ «هرگاه پرچم‌های سیاه را دیدید که از جانب خراسان بیرون آمده‌اند، به سوی آن‌ها بشتابید، اگرچه چهار دست و پا بر روی برف؛ چراکه خلیفه‌ی خدا مهدی در میان آن‌هاست». این وظیفه‌ی مؤمنانی است که هنوز تحت کنترل و مراقبت لشکر سفیانی قرار نگرفته‌اند و می‌توانند خود را اگرچه چهار دست و پا بر روی برف به منصور خراسانی برسانند،

۱. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۳۱۶

۲. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۳۰۲؛ المستدرک علی الصحيحین للحاکم، ج ۴، ص ۵۴۷

۳. در این باره، بنگرید به: پرسش و پاسخ ۲۷۲ و نقد و بررسی ۳۴.

۴. دلائل الإمامة للطبري الإمامي، ص ۴۶۵

۵. گفتار ۱۹، فقره ۸

۶. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۳۱۱؛ مسند أحمد، ج ۳۷، ص ۷۰؛ البدء والتاريخ للمقدسي، ج ۲، ص ۱۷۴؛ المستدرک علی الصحيحین للحاکم، ج ۴، ص ۵۴۷؛ السنن الواردة في الفتن للداني، ج ۵، ص ۱۰۳۲؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۶، ص ۵۱۶

ولی سایر مؤمنان باید در بالای کوه‌ها و پشت صخره‌ها مخفی شوند تا هنگامی که جلودار سپاه منصور خراسانی به آنان برسد و به او ملحق شوند؛ چنانکه در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «فَإِذَا حَضَرَ ذَلِكَ فَعَلَيْكُمْ بِالشَّوَاهِقِ أَوْ خَلْفَ الدُّرُوبِ، وَإِنَّمَا ذَلِكَ حَمْلُ امْرَأَةٍ، ثُمَّ يَقْبِلُ الرَّجُلُ التَّمِيمِيَّ شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ -سَقَى اللَّهَ بِلَادَ شُعَيْبٍ- بِالرَّايَةِ السَّوْدَاءِ الْمَهْدِيَّةِ بِنَصْرِ اللَّهِ وَكَلِمَتِهِ، حَتَّى يَتَابِعَ الْمَهْدِيَّ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ»؛ «پس هرگاه آن وضع ایجاد شد، بر شما باد به بالای کوه‌ها و پشت صخره‌ها؛ چراکه آن به اندازه‌ی بارداری یک زن بیش نیست، آن گاه مرد تمیمی شعیب بن صالح -خداوند سرزمین شعیب را سیراب کند- با پرچم سیاه هدایت‌یافته به نصرت خداوند و کلمه‌ی او روی می‌آورد، تا اینکه با مهدی در میان رکن و مقام بیعت کند» و در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ، فَعَلَيْكُمْ بِالْفَتَى التَّمِيمِيَّةِ، فَإِنَّهُ يَقْبِلُ مِنَ الْمَشْرِقِ، وَهُوَ صَاحِبُ رَايَةِ الْمَهْدِيِّ»؛ «پس چون آن وضع را دیدید، بر شما باد به جوان تمیمی؛ چراکه او از مشرق می‌آید و پرچم مهدی را حمل می‌کند». آری، کسانی که نمی‌توانند خود را به منصور خراسانی یا جلودار سپاهش شعیب بن صالح برسانند، می‌توانند به بهانه‌ی حج یا عمره به سوی مکه حرکت کنند و در آنجا منتظر آن‌ها و ظهور مهدی بمانند؛ چنانکه در روایتی از امام ابو جعفر باقر علیه السلام آمده است: «قِيلَ: فَإِلَى أَيْنَ يَخْرُجُ الرَّجُلُ وَيَهْرُبُونَ مِنْهُ؟ فَقَالَ: مَنْ أَرَادَ مِنْهُمْ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْمَدِينَةِ أَوْ إِلَى مَكَّةَ أَوْ إِلَى بَعْضِ الْبُلْدَانِ، ثُمَّ قَالَ: مَا تَصْنَعُونَ بِالْمَدِينَةِ، وَإِنَّمَا يَقْصِدُ جَيْشُ الْفَاسِقِ إِلَيْهَا؟! وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِمَكَّةَ، فَإِنَّهَا مَجْمَعُكُمْ»؛ «گفته شد: مردان به کجا بروند و بگریزند؟ پس فرمود: هر کس می‌خواهد برود، به مدینه یا مکه یا برخی دیگر از شهرها برود، سپس فرمود: با مدینه چه می‌کنید، در حالی که لشکر فاسق به سوی آن حرکت خواهد کرد؟! بلکه بروید به مکه؛ چراکه محل اجتماع شما آنجا خواهد بود».

۱۳. مدت حکومت سفیانی

بیشتر روایات حاکی از این هستند که سفیانی، به مدت ۹ ماه حکومت خواهد کرد و این از دیرباز مشهور بوده؛ چنانکه در روایتی از عمار دهنی آمده است: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمْ تَعُدُّونَ بَقَاءَ السُّفْيَانِيِّ فِيكُمْ؟ قُلْتُ: حَمْلُ امْرَأَةٍ تَسَعَةَ أَشْهُرٍ، قَالَ: مَا أَعْلَمَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ»؛ «ابو جعفر (باقر) علیه السلام فرمود: بقاء سفیانی در میان خود را چه مدت می‌دانید؟

۱. التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن للسیّد ابن طاووس، ص ۲۷۲

۲. المعجم الأوسط للطبرانی، ج ۴، ص ۲۵۶

۳. الغیبة للنعمانی، ص ۳۱۲

۴. الأغانی لأبي الفرج الأصفهانی، ج ۱۷، ص ۲۱۸؛ الغیبة للطوسی، ص ۴۶۲

گفتم: نه ماه، به مدّت بارداری یک زن، فرمود: چقدر عالم هستيد اى اهل کوفه! البته مقصود، مدّت حکومت او پس از سلطه بر مناطق پنج‌گانه است، نه مدّت کلّ فعالیت او؛ چنانکه در روایتی از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است: «إِذَا اسْتَوَلَى السُّفْيَانِيُّ عَلَى الْكُورِ الْخَمْسِ فَعَدُوا لَهُ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ»^۱؛ «هرگاه سفیانی بر مناطق پنج‌گانه مسلط شد، نه ماهش را بشمارید». آری، در روایتی از محمد بن مسلم آمده است: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ السُّفْيَانِيَّ يَمْلِكُ بَعْدَ ظُهُورِهِ عَلَى الْكُورِ الْخَمْسِ حَمْلَ امْرَأَةٍ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، حَمْلَ جَمَلٍ»^۲؛ «شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: سفیانی پس از ظهورش، به مدّت بارداری یک زن بر مناطق پنج‌گانه حکومت می‌کند، سپس فرمود: خدا من را ببخشد، به مدّت بارداری یک شتر»، یعنی حداکثر ۱۵ ماه، ولی احتمالاً مراد آن حضرت، مدّت کلّ فعالیت او بوده و راوی اشتباه کرده است؛ چنانکه در روایت دیگری از آن حضرت آمده است: «مِنْ أَوَّلِ خُرُوجِهِ إِلَى آخِرِهِ خَمْسَةُ عَشَرَ شَهْرًا، سِتَّةَ أَشْهُرٍ يَفَاتِلُ فِيهَا، فَإِذَا مَلَكَ الْكُورَ الْخَمْسَ مَلَكَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ، وَلَمْ يَزِدْ عَلَيْهَا يَوْمًا»^۳؛ «از آغاز خروج او تا پایان کارش پانزده ماه است که شش ماه از آن را در حال جنگ خواهد بود، پس هرگاه بر مناطق پنج‌گانه حاکم شد، نه ماه حکومت خواهد کرد و یک روز هم بر آن نخواهد افزود».

۱۴. عاقبت سفیانی

بنا بر روایات متواتر، ثابت است که سپاه سفیانی، هنگامی که از مدینه به سوی مکه در حرکت است تا مهدی را بگیرد یا به قتل برساند، در منطقه‌ای به نام «بیداء»، دچار «خسف» می‌شود و در زمین فرو می‌رود^۴ و این یکی از دو نشانه‌ی قطعی و مهمّ مهدی است، ولی به نظر می‌رسد که پایان کار سفیانی نیست؛ چراکه او در آن سپاه حضور ندارد. در اینکه واکنش او به این آیت بزرگ الهی چیست، دو روایت وجود دارد: یک روایت این است که به آن اهمّیتی نمی‌دهد؛ چنانکه آمده است: «يَخْرُجُ جَيْشٌ مِنْ جُيُوشِ السُّفْيَانِيِّ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَيَنْهَبُونَهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، ثُمَّ يَسِيرُونَ إِلَى مَكَّةَ،

۱. الغيبة للنعماني، ص ۳۱۶

۲. الغيبة للطوسي، ص ۴۴۹

۳. الغيبة للنعماني، ص ۳۱۰

۴. بنگرید به: تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۳، ص ۵۳۹؛ الجامع لمعمر بن راشد، ج ۱۱، ص ۳۷۱؛ مسند أبي داود الطيالسي، ج ۳، ص ۱۸۴؛ الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۳۲۸؛ مسند ابن الجعد، ص ۳۹۳؛ مصنف ابن أبي شيبة، ج ۷، ص ۴۵۹؛ مسند إسحاق بن راهويه، ج ۴، ص ۱۲۱ و ۱۷۰؛ مسند أحمد، ج ۴۱، ص ۲۵۸، ج ۴۳، ص ۲۸۲، ج ۴۴، ص ۵۸؛ أخبار مكة للأزرقي، ج ۱، ص ۲۷۷؛ التاريخ الكبير للبخاري، ج ۵، ص ۲۹۵؛ صحيح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۶، ۱۶۷ و ۱۶۸؛ تاريخ المدينة لابن شبة، ج ۱، ص ۳۰۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵؛ أخبار مكة للفاكهي، ج ۱، ص ۳۶۲؛ سنن أبي داود، ج ۴، ص ۱۰۷؛ المعرفة والتاريخ للفسوي، ج ۱، ص ۴۱۷؛ سنن الترمذي، ج ۴، ص ۴۶۹؛ التاريخ الكبير لابن أبي خيثمة (السفر الثاني)، ج ۲، ص ۸۱۱؛ الأحاد والمثاني لابن أبي عاصم، ج ۶، ص ۲۴۸؛ مسند البزار، ج ۱۳، ص ۲۷۴؛ سنن النسائي، ج ۵، ص ۳۴۹.

حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالْبَيْدَاءِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ: يَا جِبْرِيلُ، عَذِّبْهُمْ، فَيَضْرِبُهُمْ بِرُجْلِهِ ضَرْبَةً، فَيُخَسِّفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِمْ، فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ إِلَّا رَجُلَانِ، فَيَقْدَمَانِ عَلَى السُّفْيَانِيِّ، فَيُخْبِرَانِهِ خَسَفَ الْجَيْشِ، فَلَا يَهْوُلُهُ^۱؛ «لشکری از لشکریان سفیانی به مدینه می آید و سه روز آن را غارت می کند و سپس به سوی مکه راه می افتد، پس چون به بیداء می رسد، خداوند جبرئیل علیه السلام را می فرستد و می فرماید: ای جبرئیل، آنان را عذاب کن، پس او با پای خود ضربه ای به زمین می زند و خداوند همه ی شان را در زمین فرو می برد و از آنان جز دو تن باقی نمی ماند، پس آن دو به نزد سفیانی می روند و به او خبر می دهند، ولی او را نمی ترساند». روایت دیگر آن است که او را می ترساند و به بیعت با مهدی و می دارد، ولی به زودی بیعت خود را می شکند و به جنگ روی می آورد؛ چنانکه آمده است: «إِذَا بَعَثَ السُّفْيَانِيُّ إِلَى الْمَهْدِيِّ جَيْشًا فَخَسَفَ بِهِم بِالْبَيْدَاءِ، وَبَلَغَ ذَلِكَ أَهْلَ الشَّامِ، قَالُوا لَخَلِيفَتِهِمْ: قَدْ خَرَجَ الْمَهْدِيُّ، فَبَايَعُهُ وَادْخُلْ فِي طَاعَتِهِ، وَإِلَّا قَتَلْنَاكَ، فَيُرْسِلُ إِلَيْهِ بِالْبَيْعَةِ^۲»؛ «هنگامی که سفیانی لشکری به سوی مهدی می فرستد و آن ها در بیداء به زمین فرو می روند و خبرش به اهل شام می رسد، به خلیفه ی شان (سفیانی) می گویند: مهدی خروج کرده است، پس با او بیعت کن و به طاعتش داخل شو، وگرنه تو را می کشیم، پس (سفیانی) بیعت خود را برای مهدی می فرستد» و آمده است: «إِذَا خَسَفَ بِجَيْشِ السُّفْيَانِيِّ قَالَ صَاحِبُ مَكَّةَ: هَذِهِ الْعَلَامَةُ الَّتِي كُنْتُمْ تُخْبِرُونَ بِهَا، فَيَسِيرُونَ إِلَى الشَّامِ، فَيَبْلُغُ صَاحِبَ دِمَشْقَ، فَيُرْسِلُ إِلَيْهِ بِبَيْعَتِهِ وَبِطَاعَتِهِ، ثُمَّ تَأْتِيهِ كَلْبٌ بَعْدَ ذَلِكَ فَيَقُولُونَ: مَا صَعَتُ؟! انْطَلَقْتُ إِلَى بَيْعَتِنَا فَخَلَعْتَهَا وَجَعَلْتُهَا لَهُ؟! فَيَقُولُ: مَا أَصْنَعُ؟! أَسْلَمَنِي النَّاسُ، فَيَقُولُونَ: فَإِنَّا مَعَكَ، فَاسْتَقِلْ بِبَيْعَتِكَ، فَيُرْسِلُ إِلَى الْهَاشِمِيِّ فَيَسْتَقِيلُهُ الْبَيْعَةَ، ثُمَّ يَقَاتِلُونَهُ فَيَهْزِمُهُمُ الْهَاشِمِيُّ^۳»؛ «هنگامی که لشکر سفیانی در زمین فرو می رود، کسی که در مکه است (یعنی مهدی) می گوید: این نشانه ای است که به شما خبر داده شده بود، پس به سوی شام حرکت می کنند، پس چون خبر به کسی که در شام است (یعنی سفیانی) می رسد، بیعت خود را برای او می فرستد و با او بیعت می کند، ولی پس از آن بنی کلب به نزد او می آیند و می گویند: چه کار کردی؟! بیعت ما با خودت را نادیده گرفتی و با او بیعت کردی؟! (سفیانی) می گوید: چه کار می کردم؟! مردم من را تنها گذاشتند، می گویند: ما با تو هستیم، پس بیعت خود را پس بگیر، پس برای (مهدی) هاشمی پیام می فرستد و بیعتش را پس می گیرد، سپس به جنگ او می آیند و (مهدی) هاشمی آنان را شکست می دهد».

۱. السنن الواردة في الفتن للداني، ج ۵، ص ۱۰۸۹

۲. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۳۴۹

۳. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۳۵۰

هر یک از این دو روایت صحیح باشد، تردیدی نیست که سفیانی پس از فرو رفتن لشکرش در بیداء، با مهدی می‌جنگد و از او شکست می‌خورد و توسط او کشته می‌شود؛ چنانکه در روایتی آمده است: «يُؤْتِي بِالسُّفْيَانِيَّ أُسِيرًا، فَيَأْمُرُ بِهِ، فَيُدْبَحُ عَلَى بَابِ الرَّحْمَةِ»^۱؛ «سفیانی را در حالی که اسیر شده است به نزد او می‌آورند، پس دستور می‌دهد و او را جلوی باب الرحمة (در بیت المقدس) سر می‌برند» و در روایتی دیگر آمده است: «يَأْخُذُ السُّفْيَانِيَّ أُسِيرًا، فَيَنْطَلِقُ بِهِ، وَيَذْبَحُهُ بِيَدِهِ»^۲؛ «سفیانی را اسیر می‌کند و با دست خودش او را می‌برد و گردن می‌زند» و در روایتی دیگر آمده است: «يَذْبَحُ السُّفْيَانِيَّ تَحْتَ الشَّجَرَةِ الَّتِي أَغْصَانُهَا إِلَى بُحَيْرَةِ طَبْرِيَّةَ، وَيَقْتُلُ كَلْبًا، فَالْحَائِبُ مِنْ حَابِ يَوْمِ كَلْبٍ، وَلَوْ بِعَقَالٍ»^۳؛ «سفیانی را زیر درختی که شاخه‌هایش سوی دریاچه‌ی طبریه است سر می‌برد و بنی کلب را می‌کشد، پس محروم کسی است که در آن روز (از غنائم بنی کلب) نصیبی ندارد، اگرچه در حدّ یک ریسمان» و در روایتی دیگر آمده است: «يَقْتُلُ يَوْمَئِذٍ السُّفْيَانِيَّ وَمَنْ مَعَهُ، حَتَّى لَا يَثْرَكَ مِنْهُمْ مُحَبَّرٌ، وَالْحَائِبُ يَوْمَئِذٍ مَنْ حَابٍ مِنْ غَنِيمَةِ كَلْبٍ»^۴؛ «در آن روز سفیانی و همه‌ی کسانی که با او هستند را می‌کشد، تا جایی که خبردهنده‌ای از آنان باقی نمی‌ماند و محروم در آن روز کسی است که از غنائم بنی کلب نصیبی ندارد».

۱۵. کسانی که ادّعا کردند سفیانی هستند!

شاید بعید به نظر بیاید که کسانی خود را سفیانی موعود بشمارند؛ چراکه مدّعیان دروغین معمولاً خود را موعودی ستوده می‌شمارند، نه موعودی نکوهیده، ولی واقعیت آن است که کسانی در تاریخ، خود را سفیانی موعود شمرده‌اند و بعضاً با حمایت بسیاری از مسلمانان نیز مواجه شده‌اند! این نشان می‌دهد که برای جهالت حدّی نیست و هر غلطی از جاهل بر می‌آید!

ظاهراً نخستین کسی که ادّعا کرد سفیانی موعود است، «أبو محمد زياد بن عبد الله بن خالد بن يزيد بن معاوية بن أبي سفيان» (د. ۱۳۲ ق) بود که در زمان سَفَّاح عَبَّاسِي در قَتْسَرين و حلب قیام کرد و پرچم‌های سفید افراشت و به سوی خود دعوت نمود و گفت: «أَنَا السُّفْيَانِيُّ الَّذِي يُرَوَّى أَنَّهُ يَزِدُّ دَوْلَةَ بَنِي أُمَيَّةَ»^۵؛ «من همان سفیانی هستم که روایت شده است دولت بنی امیه را باز می‌گرداند»! پس هزاران نفر که بسیاری شان از بنی کلب بودند با او بیعت کردند، با این اعتقاد که «هُوَ السُّفْيَانِيُّ الَّذِي كَانَ يُدْكَرُ»^۶؛

۱. الفتن لابن حماد، ج ۱، ص ۳۴۹

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۰

۳. السنن الواردة في الفتن للداني، ج ۵، ص ۱۰۸۹

۴. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۶

۵. أنساب الأشراف للبلاذري، ج ۴، ص ۲۲۳

۶. تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۴۴۴؛ تجارب الأمم لابن مسکویه، ج ۳، ص ۳۳۲؛ تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۵۷، ص ۴۷

«او همان سفیانی است که گفته می‌شد»، تا اینکه در جنگ با سپاه عباسی شکست خورد و فرار کرد و پس از مدتی در مدینه یافته و کشته شد. او که مادرش نیز کلبی بود، شبیه‌ترین مدعی دروغین به سفیانی محسوب می‌شود، تا جایی که مطهر بن طاهر مقدسی (د. حدود ۳۵۵ق) در کتاب «البدء والتاریخ» پس از ذکر روایات سفیانی گفته است: «قَدْ قَالَ بَعْضُ النَّاسِ أَنَّ هَذَا قَدْ مَضَى، وَذَلِكَ خُرُوجُ زِيَادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ بِحَلَبَ»؛ «برخی گفته‌اند که این روایات واقع شده و آن خروج زیاد بن عبد الله بن خالد بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان در حلب بوده است»، در حالی که چنین نیست؛ زیرا مهم‌ترین روایات رسیده درباره‌ی سفیانی که از تسلط او بر مناطق پنج‌گانه‌ی شام و حکومت او به مدت نه ماه و لشکرکشی او به عراق و حجاز و از همه مهم‌تر فرو رفتن لشکر او در بیداء خبر داده‌اند، برای او واقع نشده‌اند.

گویا اندکی پس از او در زمان عبد الله بن علی عباسی (د. ۱۴۷ق)، یک اموی دیگر نیز مدعی شد که سفیانی موعود است، ولی پیش از آنکه فرصتی برای فعالیت پیدا کند، توسط عبد الله کشته شد؛ چنانکه از مدائنی نقل شده است که گفت: «كَانَ فِي وَلَدِ أَبِي سُفْيَانَ رَجُلٌ بِهِ وَضَحٌ وَمَرَضٌ، فَذَكَرَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ أَنَّهُ قَالَ: أَنَا السُّفْيَانِيُّ الَّذِي يَذْهَبُ مُلْكُ بَنِي الْعَبَّاسِ عَلَى يَدِهِ! فَطَلَبَهُ عَبْدُ اللَّهِ فَتَوَارَى، فَأَمَرَ عَبْدُ اللَّهِ بِإِخْرَاجِ نِسَاءِ أَبِي سُفْيَانَ وَالتَّمَّاسِ مِنْهُنَّ، فَلَمَّا هَتَكَ الْحَرَمَ وَافَى بَابَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَى بَغْلٍ وَمَعَهُ ابْنَاهُ عَلَى فَرَسَيْنِ، فَقَالَ لِلْحَاجِبِ: عَبْدُ اللَّهِ هَذَا جَالِسٌ؟ وَلَمْ يَقُلْ: الْأَمِيرُ، فَدَخَلَ الْحَاجِبُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: يَقُولُ مَا اسْمُكَ؟ فَقَالَ: قُلْ لَهُ: رَجُلٌ يَأْتِيكَ بِمَا تُحِبُّ! فَدَخَلَ إِلَيْهِ، ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ: قَالَ لِي: فَتَشُّهُ وَأَدْخِلْهُ، فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ لَهُ: مَا لِمِنْ ذَلِكَ عَلَى فُلَانٍ -وَذَكَرَ اسْمَهُ- مِنَ الْجَائِزَةِ؟ قَالَ: حُكْمُهُ، قَالَ: فَأَنَا فُلَانٌ، وَهَذَانِ ابْنَايَ، فَمَا دَعَاكَ إِلَى أَنْ بَرَزْتَ أَسْوَاقَ بَنَاتِ عَمِّكَ يَرَاهُنَّ أَنْبَاطَ الشَّامِ فِي طَلَبِي؟ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَتَدْرِي مَا قَالَ شَاعِرُنَا؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَإِنَّهُ يَقُولُ: <جَرَدَ السَّيْفُ وَارْفَعَ السُّوْطَ حَتَّى ... لَا تَرَى فَوْقَ ظَهْرِهَا أُمُومًا>! قَالَ: إِنَّ شَاعِرَكُمْ قَالَ لَكُمْ مَا تُحِبُّونَ، أَفَتَدْرِي مَا قَالَ شَاعِرُنَا؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَإِنَّهُ يَقُولُ: <شُمُسُ الْعَدَاوَةِ حَتَّى يَسْتَفَادَ لَهُمْ ... وَأَعْظَمُ النَّاسِ أَخْلَامًا إِذَا قَدَرُوا>، وَأَنَا أَعْلَمُ إِنَّ حَكَمْتُ بِمَا لَا تَهْوَاهُ أَنَّكَ لَا تُجِيرُ حُكْمِي، قَالَ: اقْتُلُوهُ، قَالَ: فَإِنْ كُنْتُ فَاعِلًا فَابْنِي قَبْلِي، فَقَتِلَا ثُمَّ قَتِلَ مِنْ بَعْدِهِمَا»؛ «مردی از نسل ابو سفیان بود که دچار برص و بیماری بود، پس به عبد الله بن علی بن عبد الله بن عباس خبر دادند که گفته است: من همان سفیانی هستم که حکومت بنی عباس به دست او از بین خواهد رفت! پس عبد الله او را طلب کرد و او مخفی شد.

۱. البدء والتاریخ للمطهر بن طاهر المقدسی، ج ۲، ص ۱۷۷

۲. تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۶۸، ص ۲۱۹

پس عبد الله دستور داد که زنان خانواده اش را بیرون بیاورند و درباره ی او از آنان بازجویی کنند. پس چون حرمت خانواده اش هتک شد، خود سوار بر قاطری به در خانه ی عبد الله بن علی آمد، در حالی که دو پسرش سوار بر اسب همراهش بودند. پس به دربان گفت: این عبد الله هست؟ و نگفت: امیر، پس دربان داخل رفت و به نزد او برگشت و گفت: (امیر) می گوید: نامت چیست؟ گفت: به او بگو: کسی هستم که به تو خبر خوبی می دهد! پس حاجب داخل رفت و بیرون آمد و گفت: (امیر) گفت تو را واری کنم و داخل ببرم، پس چون داخل رفت (به عبد الله) گفت: چه جایزه ای می دهی به کسی که فلانی را به تو نشان دهد؟ و نام خودش را آورد! گفت: هر چه بخواهد، گفت: من فلانی هستم و این دو پسرانم هستند! چرا در جستجوی من ساق دختران عمویت را آشکار کردی تا نبطی های شام آن را ببینند؟! عبد الله گفت: می دانی شاعر ما چه گفته است؟ گفت: نه، گفت: گفته است: >شمشیر را بکش و تازیانه را بالا بیاور ... تا هنگامی که بر زمین یک اموی نبینی!< گفت: شاعر شما چیزی را گفته است که دوست داشته اید، ولی می دانی شاعر ما چه گفته است؟ گفت: نه، گفت: گفته است: >(امویان) آشکارکنندگان دشمنی هستند تا آن گاه که انتقامشان گرفته شود ... و بردبارترین مردم هستند هنگامی که به قدرت می رسند!< من می دانستم که اگر چیزی بخواهم که دوست نمی داری، خواسته ام را نمی پذیری! (عبد الله) گفت: او را بکشید! گفت: اگر می خواهی این کار را بکنی، پس اول دو پسر را بکش! پس اول دو پسرش را کشتند و سپس او را به قتل رساندند!

پس از او، یکی دیگر از کسانی که ادعا کردند سفیانی موعود هستند، «أبو العمیطر علی بن عبد الله بن خالد سفیانی» (د. ۱۹۸۰ق) بود که در ذی الحجه سال ۱۹۵ هجری، هنگامی که امین عباسی حاکم بود، در شام قیام کرد و توانست دمشق را تصرف کند. در «تاریخ دمشق» آمده است: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبُو الْعَمِيطِرِ مِنْ وَلَدِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، وَكَانَ بَنُو أُمَيَّةَ يَرَوْنَ فِيهِ الرُّوَايَاتِ، وَيَذْكُرُونَ أَنَّ فِيهِ عِلَامَاتِ السُّفْيَانِيِّ، وَأَنَّ أُمُورَهُ لَا تَتِمُّ لَهُ إِلَّا بِكَلْبٍ، وَأَنَّهُمْ أَنْصَارُهُ، فَمَالُوا إِلَيْهِمْ، وَتَوَدَّدُوهُمْ»^۱؛ «علی بن عبد الله أبو العمیطر از نسل یزید بن معاویه بن ابی سفیان بود و بنی امیه روایات را درباره ی او می دانستند و می گفتند که علامات سفیانی در او وجود دارد و کارش جز با بنی کلب به نتیجه نمی رسد و آنان یاران او خواهند بود، پس به آنان نزدیک شدند و حمایت آنان را جلب کردند!» عجیب است که او با چنین ادعایی، توانست حمایت بسیاری از مردم را جلب کند؛ تا جایی که نقل شده است وقتی سوار بر مرکب حرکت می کرد، پانصد مرد در پیش رویش می دویدند که بر سر قلنسوه ی شامی و در دست گرز داشتند!^۲

۱. تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۴۳، ص ۲۹.
۲. بنگرید به: تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۴۳، ص ۳۲.

می گویند سربازان او بر در خانه اش و جلوی دروازه ی دمشق شب و روز فریاد می زدند: «یا عَلِیُّ، یا مُحْتَارُ! یا مَنْ اخْتَارَهُ الْجَبَّارُ عَلَی بَنِي هَاشِمٍ الْأَشْرَارُ»؛ «ای علی! ای برگزیده! ای کسی که خدای جَبَّار او را بر بنی هاشمِ اشرار برگزیده است» و یارانش در بازارهای دمشق می گشتند و به مردم می گفتند: «قُومُوا بَايَعُوا مَهْدِيَّ اللَّهِ»؛ «برخیزید با مهدی خدا بیعت کنید»، یعنی با سفیانی! این واژگون سازی مفاهیم دینی، بسیار عجیب است و نشان می دهد که تشنگان قدرت برای دستیابی به آن، شب را روز می نامند و پروایی ندارند؛ چنانکه نقل شده است: «كَانَ أَصْحَابُ أَبِي الْعَمِيْطِرِ يَدُورُونَ عَلَى النَّاسِ وَيَقُولُونَ لَهُمْ: قُومُوا بَايَعُوا الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، يُرِيدُونَ أَبَا الْعَمِيْطِرِ! فَمَرُّوا بِمُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ الْعَنْسِيِّ، فَقَالُوا لَهُ: قُمْ فَبَايِعِ الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ! فَقَالَ لَهُمْ: الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ، لَيْسَ مِنْ بَنِي حَرْبٍ! فَضَرَبُوهُ وَأَقْلَتَ مِنْ أَيْدِيهِمْ، فَلَمْ يَزَلْ مُخْتَفِيًّا حَتَّى دَخَلَ ابْنُ بِيَهْسٍ دِمَشْقَ»؛ «اصحاب ابو العمیطر در میان مردم می گشتند و می گفتند: برخیزید با رضای آل محمد بیعت کنید، یعنی با ابو العمیطر! پس بر محمد بن ولید عنسی گذشتند و به او گفتند: برخیز با رضای آل محمد بیعت کن! پس به آنان گفت: رضای آل محمد از بنی عباس است، نه بنی امیه! پس او را زدند و از دستشان گریخت و همواره مخفی بود تا اینکه ابن بیهس به دمشق آمد»! این، سطح بی شرمی حاکمان و ناآگاهی مردمان در آن روزگار را نشان می دهد که البته در این روزگار نیز کمابیش ادامه دارد؛ خصوصاً در ایران که حاکمانش آشکارا در برابر دعوت به سوی مهدی ایستاده اند و دعوت گران به سوی او را تعقیب، دستگیر و مجازات می کنند، ولی خود را نایب مهدی و زمینه ساز ظهور او می شمارند و جاهلان بسیاری نیز آنان را تصدیق و یاری می کنند!

پس از ابو العمیطر، یکی دیگر از کسانی که ادعا کردند سفیانی موعود هستند، «ابو حرب، مبرقع یمانی» بود که در سال ۲۲۷ هجری در شام قیام کرد. مورخان نوشته اند که او مدتها در کوهی پنهان شده بود و روزها در حالی که روی خود را پوشانده بود از کوه پایین می آمد و با کسانی که از آنجا می گذشتند سخن می گفت و آنان را به امر به معروف و نهی از منکر و قیام علیه حکومت معتصم دعوت می کرد، تا اینکه گروهی از کشاورزان و روستاییان آن ناحیه او را اجابت کردند، با این اعتقاد که «هَذَا هُوَ السُّفْيَانِيُّ»؛ «این همان سفیانی موعود است»! پس چون تعدادشان زیاد شد، با افراد سرشناس در آن منطقه ارتباط گرفت، تا اینکه شماری از بزرگان اهل یمن و دمشق نیز او را اجابت کردند

۱. تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۴۳، ص ۳۱

۲. تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۴۳، ص ۳۱

۳. تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۵۵، ص ۱۹۳

۴. تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۱۱۶؛ تجارب الأمم لابن مسکویه، ج ۴، ص ۲۷۳؛ البداية والنهاية لابن کثیر، ج ۱۱، ص ۱۰۱

و کارش بالا گرفت. می‌گویند تعداد یاران او در وقت قیام، صد هزار نفر بود، تا جایی که وقتی سپاه معتصم برای جنگ با او رسید، از کثرت آنان تعجب کرد و وارد جنگ نشد، تا اینکه وقت کاشت محصول رسید و بسیاری از یارانش به سر زمین‌های خود بازگشتند و او با هزار یا دو هزار نفر تنها ماند. آن گاه سپاه معتصم با او وارد جنگ شد و او را به آسانی شکست داد و دستگیر کرد!

در سال ۲۹۴ هجری نیز مردی در شام مدعی شد که سفیانی موعود است. پس او را دستگیر کردند و با همراهانش به بغداد نزد سلطان فرستادند، ولی گفتند که دیوانه است!

در سال ۸۱۶ هجری نیز مردی به نام عثمان در شام پیدا شد که گفت: «أَنَا السُّلْطَانُ الْمَلِكُ الْأَعْظَمُ السُّفْيَانِيُّ»^۱؛ «من پادشاه و سلطان اعظم سفیانی هستم!» پس پرچم‌های سبز برافراشت و به وادی یابس آمد و برای بزرگان اطراف نوشت: «السُّفْيَانِيُّ إِلَى حَضْرَةِ فَلَانٍ، أَنْ يَجْمَعَ قُرْسَانَ هَذِهِ الدَّوْلَةِ السُّلْطَانِيَّةِ الْمَلِكِيَّةِ الْإِمَامِيَّةِ الْأَعْظَمِيَّةِ الرَّبَّانِيَّةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ السُّفْيَانِيَّةِ - أَغْلَاهَا اللَّهُ تَعَالَى وَشَرَفَهَا وَأَنْفَذَهَا فِي الْأَفَاقِ - وَيَخْضُرُ بِخَيْلِهِ وَرِجَالِهِ مُهَاجِرِينَ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْغَلِيَّةُ»^۲؛ «سفیانی از حضرت فلانی می‌خواهد که سربازان این دولت سلطانی پادشاهی امامی اعظمی ربّانی محمدی سفیانی - که خداوند آن را پیروز گرداند و برتری بخشد و در آفاق بگستراند - را جمع کند و پیاده و سواره‌اش را حاضر سازد، تا به سوی خداوند و پیامبرش هجرت کنند و در راه خداوند بجنگند، تا کلمه‌ی خداوند برتر باشد!» پس جمع کثیری از قبایل عرب، عشایر و ترک به او ملحق شدند و چنان به او ارادت یافتند که زمین را در برابرش می‌بوسیدند، تا اینکه گروهی از طرف حکومت آمدند و او را با سه تن از یارانش در مسجد دستگیر کردند و به قلعه‌ی صرخد فرستادند و دیگر از او خبری نشد!

در سال ۸۴۸ هجری نیز مردی دیگر در نابلس ظهور کرد و مدعی شد که سفیانی موعود است و جماعتی از روستاییان را به گرد خود جمع کرد، تا اینکه پس از مدتی او را رها کردند، پس به طرابلس رفت و در لاذقیه درگذشت^۳.

به نظر می‌رسد که حمایت مردم از این مدعیان دروغین، ناشی از جهل آنان به روایات اسلامی بوده است. هر چند بد بودن سفیانی، مانند بد بودن شیطان و دجال، شهرت داشته و با این وصف، معلوم نیست که حمایت آنان از چنین مدعیانی، با چه تصوّر و بر چه اساسی بوده است!

۱. السلوك لمعرفة دول الملوك للمقريزي، ج ۶، ص ۳۵۱

۲. السلوك لمعرفة دول الملوك للمقريزي، ج ۶، ص ۳۵۱؛ إنباء الغمر بأبناء العمر لابن حجر، ج ۳، ص ۱۰؛ شذرات الذهب لابن العماد، ج ۹، ص ۱۷۱

۳. بنگرید به: الضوء اللامع لأهل القرن التاسع للسخاوي، ج ۷، ص ۷۰.

بی گمان این چیز غریبی است که نیاز به تحلیل و بررسی دارد، ولی در هر حال بسیار عبرت آموز است؛ زیرا وقتی کثیری از مردم حامی دروغ‌گویی می‌شوند که خود را سفیانی موعود می‌شمارند، نباید از کثرت حامیان مدعیان دروغین مهدویت یا ولایت مطلقه تعجب کرد و پنداشت که گواه حقانیت یا جدیت گفتمان آن‌هاست؛ چنانکه در روایتی از اهل بیت آمده است: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَدْعُو إِلَى ضَلَالَةٍ إِلَّا وَجَدَ مَنْ يَتَابِعُهُ»^۱؛ «هیچ کس نیست که به سوی ضلالتی دعوت کند، مگر اینکه کسی را می‌یابد که از او پیروی کند» و در گفتاری از علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی آمده است: «به خدا سوگند هیچ بتی ساخته نمی‌شود مگر اینکه پرستندگانی برای آن یافت می‌شوند، اگر چه کله‌ی خری بر سر چوبی باشد»^۲!



پایگاه اطلاع رسانی دفتر منصو هاشمی خراسانی
مجلس خبرگان رهبری



۱. الکافی للکلینی، ج ۸، ص ۲۲۹
۲. فرازی از گفتار ۷۸